# احراز ملاک در فعل مرفوع با حدیث رفع

سخن در اینجاست که اگر مثلا اضطراری حاصل شود و مکلف مجبور باشد مثلا نماز را ترک کند یا نماز را با تیمم بخواند، آیا این نماز مضطر الیه ملاک دارد؟ نتیجه این بحث در آنجا روشن می شود که اگر مکلف سختی را تحمل کرد و نماز را با وضو خواند، آیا این نمازصحیح است؟ بحث ما منحصر در امکان احراز ملاک به واسطه حدیث رفع می باشد و ثبوت ملاک از راه های دیگر خارج از بحث ما می باشد و در بحث اجتماع امر و نهی، ضد و تزاحم، مطرح می شود و مثلا در تزاحم بین اهم و مهم، اگر مکلف اهم را ترک کرد و مهم را انجام داد، برخی از راه ترتب و برخی از راه اثبات ملاک عمل را تصحیح کرده اند.

مرحوم آقای صدر دو بیان برای احراز ملاک از حدیث رفع، بیان کرده اند که با تغییر ترتیب آنها را ذکر می­کنیم.

## رفع مقتضی وجود ملاک است

ایشان می فرمایند: رفع به معنای از بین بردن یک شیء نیست بلکه به معنای اعدام بعد الوجود می باشد یعنی عمل قبل از رفع وجوب داشته و سپس وجوب آن رفع شده است. سخن اینجاست که این اعدام بعد الوجود در ما نحن فیه چه گونه تصویر می شود؟ سه تصویر در اینجاست ممکن است.

1. رفع به اعتبار وجوب در اوایل شریعت استعمال شده است و عمل مضطر الیه واجب بوده و بعدا این وجوب مرتفع شده است. این تصویر صحیح نیست زیرا؛ احتمال وجوب تکالیف شاق در اوایل شریعت وجود ندارد. معمولا در اوایل شریعت تکالیف سهل بوده و به تدریج سایر تکالیف، مخصوصا تکالیف شاق جعل می شوند مثلا در ابتدای شریعت تنها قولوا لا اله الا الله تفلحوا بوده و کم کم تکالیف جعل شده است.
2. به کار بردن کلمه رفع به اعتبار وجود تکلیف در امم سابقه می باشد. این احتمال که در امم سابق تکلیف های سختی وجود داشته که در این امت این مرتفع شده است، عقلائا منتفی است.
3. به اعتبار وجود مقتضی رفع استعمال شده است و چون گویا با وجود مقتضی خود شیء نیز موجود است، اطلاق رفع بر آن صحیح می باشد و وجود مقتضی همان وجود ملاک است. در نتیجه احتمال سوم متعین است و از این راه می توان کشف ملاک کرد.[[1]](#footnote-1)

### اشکال به بیان اول شهید صدر

دو اشکال عمده در کلام ایشان وجود دارد؛

1. آیه شریفه « رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَيْنا إِصْراً كَما حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذينَ مِنْ قَبْلِنا»[[2]](#footnote-2) صریح در این است که تکالیفی سنگین بر امت های سابقه وجود داشته که بر این امت تحمیل نشده است. از روایات نیز استفاده می­شود، رفع اجابت دعای پیغمبر ص نسبت به تکالیف شاق است. از سویی دیگر، در حدیث رفع تصریح به رفع عن امتی دارد و عن امتی ظهور در اختصاص به امت پیامبر ص دارد. در نتیجه تکلیفی وجود دارد که در امت های سابقه بوده و از این امت برداشته شده است.
2. احتمال چهارمی در تصحیح اطلاق رفع وجود دارد که از هر سه احتمال شهید صدر اظهر است[[3]](#footnote-3) و آن احتمال این است که فعل لولا الاضطرار، ملاک دارد و واجب می باشد و با این احتمال اطلاق رفع بر برداشتن این وجوب صحیح می باشد.

به عبارت دیگر؛ لازم نیست رفع را اعدام شیء در زمان لاحق بعد از وجودش در زمان سابق معنا کنیم و رفع می تواند به معنای اعدام شیء در رتبه متأخر به لحاظ عناوین طاریه باشد در حالی که بدون وجود این عناوین آن شیئ موجود بوده است.

 با این احتمال دیگر نمی توان از اطلاق رفع وجود ملاک در ظرف اضطرار را ثابت کرد زیرا همانگونه که امکان دارد در فرض اضطرار عمل مضطر الیه ملاک داشته باشد، می تواند هیچ گونه ملاکی نیز نداشته باشد.

### پاسخ شهید صدر به بیان دوم در احراز ملاک

هر چند شهید صدر به این بیان کمتر اعتنا دارد ولی این بیان از بیان اول مهم تر است.

ایشان در پاسخ می فرمایند: این تقریب در موالی عرفی صحیح است زیرا امر مولای عرفی به خاطر رعایت مصالح شخصی مولی است و گاه ممکن است با تقدیم مصلحت عبد بر مصلحت خودش، بر عبد منت بگذارد.[[4]](#footnote-4) ولی در مولای حقیقی که اوامر تنها به خاطر عباد است و مصلحتی برای شارع در آن مفروض نیست، اصل رفع خلاف امتنان است زیرا موجب تفویت مصلحت واقعیه حکم می باشد پس باید در در نفس رفع، مصلحتی برای عباد وجود داشته باشد تا امتنان صحیح باشد. این مصلحت موجود در رفع همانگونه که در فرض وجود ملاک در حکم مرفوع موجب صحت امتنان است، در فرض نبود ملاک معارض در حکم مرفوع به طریق اولی مصحح امتنان می باشد. در فرضی که حکم مرفوع ملاک داشته باشد، باید ملاک رفع بر ملاک حکم مرفوع غلبه داشته باشد تا امتنان در رفع صحیح باشد زیرا اگر مصلحت رفع اولی نباشد، با رفع مصلحتی را مکلف از دست می دهد بدون این که مصلحت اقوایی تحصیل کند. و در فرضی که در حکم مرفوع ملاکی وجود نداشته باشد، ملکف تنها مصلحت رفع را تحصیل می کند بدون این که مصلحتی را از دست بدهد. در نتیجه همانگونه که امتنان بر رفع حکم ذو ملاک قابل تصویر است، امتنان بر رفع حکمی که ملاک ندارد نیز مصوّر است و نمی توان امتنانی بودن رفع را شاهد بر وجود ملاک در حکم مرفوع دانست.

سؤال: لازم نیست خود رفع مصلحت داشته باشد تا امتنان در رفع صحیح باشد زیرا امکان دارد امتنان در رفع به این علت باشد که اگر مکلف نمی دانست تفویت مصلحت در این فرض جایز است، با تحمل مشقت فعل مضطر الیه را انجام داده و به زحمت می افتد. مولی با بیان رفع جواز تفویت مصلحت را بیان می کند و همین مصحح امتنان بر عباد هر چند در رفع مصلحتی به عبد نرسد.

پاسخ: اولا ظاهر حدیث رفع انشاء می باشد نه اخبار و در ثانی این کلام بازگشت به همان بیان شهید صدر دارد که در رفع مصلحتی وجود دارد و لو به نحو مصلحت تسهیل و ثالثا در این بیان نیز همانگونه که در رفع بر فرض وجود ملاک، امتنان وجود دارد در فرض رفع با نبود ملاک در حکم مرفوع به طریق اولی امتنا صحیح می باشد.

### بررسی کلام شهید صدر در پاسخ به بیان دوم

در مورد بیان شهید صدر دو نکته قابل ذکر است.

1. لازمه­ نبود مصلحت برای مولای حقیقی، وجود مصلحت راجعه به مکلف در نفس رفع نیست.

توضیح؛ در اوامر مولای حقیقی هیچ مصلحتی به مولی عود نکرده و تمام مصلحت متوجه عباد است اما؛ در این دست اوامر وجود مصلحت در فعل برای مکلف خاص لازم نیست و می تواند واجب مصلحتی داشته باشد که به نوع بازگشت دارد. با این پیش فرض، هیچ ضرورتی ندارد در رفع مصلحتی وجود داشته باشد و می تواند به علت عدم الزام مکلف به انجام عملی که نفع آن به جامعه بازگشت می کند، امتنان در رفع صدق کند. مطابق این بیان شارع با رفع بر مکلف منت می گذارد که من مصلحت نوعی که در فعل مرفوع وجود داشته و در فرض عادی بر مصلحت شخصی مکلف ترجیح دارد، را در فرض اضطرار ترجیح نداده و لازم العمل ندانسته­ام. با این بیان دیگر مبنای کلام شهید صدر در این که در فعل و در رفع دو مصلحت وجود داشته که هر دو به مکلف عود دارد و در نتیجه بین این دو مصلحت تزاحم ایجاد می شود، صحیح نخواهد بود.

1. تقریب استدلال برای اثبات وجود ملاک در فعل مرفوع، مبتنی بر امتنانی بودن حدیث رفع نیست بلکه نفس رفع مقتضی وجود ملاک در فعل مرفوع است و لو امتنانی نیز در بین نباشد.

توضیح؛ برای توضیح این مطلب، چند مقدمه باید بیان شود؛

الف: احکام خمسه به دو قسم حکم اقتضایی و لا اقتضایی تقسیم می شوند. احکام اقتضایی احکامی هستند که نسبت آنها به وجود و عدم مساوی نیست و حکم لا اقتضایی حکمی است که نسبت آن به وجود و عدم مساوی است. وجوب، حرمت، استحباب و کراهت از نوع احکام اقتضایی و اباحه از نوع احکام لا اقتضایی می باشند. وجوب و کراهت اقتضای وجود و حرمت و کراهت اقتصای عدم را دارند ولی اباحه نسبت به وجود و عدم هیچ اقتضایی ندارد.

ب: باید در احکام اقتضایی ملاکی وجود داشته باشد که مقتضی وجود یا عدم باشد.

ج: اباحه ترخیصیه که از رفع کشف می شود، از نوع اباحه اقتضاییه می باشد به این معنا که فعل اقتضای اباحه دارد که حکم وجوب یا حرمت، رفع شده است.

د: اباحه ترخیصیه تنها احکام اقتضاییه را شامل شده و احکام لا اقتضایی را در بر نمی گیرد. این امر به این علت است که فعلی که نسبت به وجود یا عدم هیچ گونه اقتضایی نداشته باشد، خود به خود اباحه داشته و نمی تواند با رفع مقتضی اباحه شود.

 با این بیان روشن شد که رفع تنها در مواردی امکان دارد که فعل نسبت به وجود و عدم اقتضایی داشته و در نتیجه ملاکی داشته باشد تا به واسطه اباحه ترخیصیه و وجود ملاکی در اباحه، رفع شود. مطابق این بیان، نفس رفع مثبت وجود ملاک در فعل مرفوع است و برای اثبات این مطلب نیازی به دخالت امتنانی بودن حدیث در استدلال نداریم. انشاءالله در جلسه آینده ادامه بحث را بیان خواهیم کرد.

جهت ثاثله کلام شهید صدر در حدیث رفع، مطابق تفسیر ما از حدیث رفع، بالکل موضوع ندارد و در جلسه آینده بحث را در جهت رابعه پی می گیریم. برخی از مباحث به دلیل تفسیر متفاوتی که ما از حدیث رفع داریم، امکان طرح نداشته و برخی از مباحث تنها به کلیات آنها باید اکتفا کرد و برخی از جزئیات را حذف کرد. جهت ثالثه کلام شهید صدر در حدیث رفع نیز ار مباحثی است که بالکل قابل طرح نیست زیرا ما حدیث رفع را رفع الاثر تفسیر نکرده و مرفوع را خود فعل می دانیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. مباحث الأصول، ج‏3، ص: 195 و أمّا إذا بنينا على المبنى المرضيّ عندنا من أنّ الرفع رفع حقيقيّ للوجود التشريعيّ، فالوجود الخارجيّ ليس مصحّحا للرفع، إذ ليس رفعا له- حسب الفرض-، فلا بدّ من تصوير وجود آخر لتصحيح كلمة (الرفع) و ذلك يتصوّر بوجوه ثلاثة:

الأوّل: أن يفرض أنّ هذه العناوين كان الحكم فيها ثابتا في أوّل الشريعة، فكان يجب ترك المحرّم المكره عليه، أو المضطرّ إليه و نحو ذلك، ثمّ رفع ذلك و نسخ بحديث الرفع.

الثاني: أن يفرض أنّ الحكم فيها كان ثابتا في الشرائع السابقة، فرفع و نسخ في هذه الشريعة، و يصحّ إطلاق كلمة) الرفع) عن هذه الشريعة، لأنّ الحكم المشرّع في أيّة شريعة لا يشرّع بنحو مقيّد و ذي أمد من أوّل الأمر، بل يشرّع بنحو الإطلاق ثمّ ينسخ، فحاله حال حكم جعل في نفس هذه الشريعة ثمّ نسخ.

الثالث: أن يفرض للحكم وجود اقتضائيّ و ملاكيّ كما هو المقصود. [↑](#footnote-ref-1)
2. البقرة : 286 [↑](#footnote-ref-2)
3. شهید صدر این احتمال را نیز مطرح کرده و پاسخ می دهند که این بر خلاف ظاهر است زیرا لازمه این احتمال فرض دو حالت قدرت و بدون قدرت است که در حدیث دو احتمال، فرض نشده است. مقرر (إن قلت: لعلّه أطلق الرفع باعتبار وجود تلك الأشياء قبل طروّ تلك العناوين، فمثلا الوضوء يرفع في الوقت الّذي لا يطاق، و استعمال كلمة (الرفع) يكون بمناسبة ثبوت الوضوء قبل طروّ عدم الطاقة.

قلت: لم يلحظ في الحديث المكلّف و ثبوت حالين له كما فعل ذلك في دليل الاستصحاب، و إنّما لوحظ فيه عالم التشريع. و من المعلوم أنّ الوضوء في حال الطاقة و الوضوء في غير حال الطاقة يكونان بحسب عالم التشريع حصّتين في عرض واحد، و وجود أحدهما لا يصحّح إطلاق الرفع على نفى الآخر، و إنّما الرفع يطلق على نفي ما كان بنفسه موجودا، لا على نفي ما كان أمر آخر في عرضه موجودا. مباحث الأصول ؛ ج‏3 ؛ ص196 [↑](#footnote-ref-3)
4. مرحوم جد ما قبل از مادربزرگ ما عیالی داشتند که با وجود داشتن فرزند از او جدا شدند. پدربزرگ ما به عیال خود علاقه داشت اما عیال ایشان به پسرخاله اش علاقه داشت و می خواست جدا شود. والده ما می گوید: از ایشان پرسیدم به عیال اول علاقه نداشتید که طلاق دادید یا علاقه داشتید؟ ایشان فرمودند: چون علاقه داشتم طلاق دادم. دیدم که او علاقه ندارد با من زندگی کند و علاقه او را بر علاقه خود مقدم داشتم. ببینید این خودش یک نکته ای است که گاهی اوقات یک شخصی می آید علاقه عبد را بر علاقه خودش ترجیح می دهد. [↑](#footnote-ref-4)